

توماس هابز

بیموت

یا پارلمان طولانی



نشرنی

ترجمہ: حسین بشیر

www.ketab.com

- سرشناسه: هابز، توماس، ۱۵۸۸-۱۶۷۹ م. Hobbes, Thomas
- عنوان و نام پدیدآور: بهیموت یا ارلمان / ولانی / توماس هابز؛ ترجمه‌ی حسین...
- مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری: ۳۳۰ ص. نمایه.
- شابک: 978-964-185-456-2
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: عنوان اصلی: **Behemoth, or, the Long Parliament, 2010.**
- موضوع: انگلستان - تاریخ - انقلاب پیوریتن‌ها، ۱۶۴۲ - م.؛ انگلستان - تاریخ - جنگ داخلی، ۱۶۴۲-۱۶۴۹ م.؛ انگلستان - تاریخ - جمهوری و تحت‌الحمایگی ایرلند، ۱۶۴۹-۱۶۶۰ م.
- شناسه افزوده: بشیریه، حسین، ۱۳۳۲ - مترجم.
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ب ۹ ۵۲ / ۵۴۰۵ DA۴
- رده‌بندی دیویی: ۹۴۱/۰۶
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۶۷۶۳۰

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان



نشنی

بهیموت

یا پارلمان طولانی

توماس هابز

مترجم حسین بشیریه

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۵

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ جباری

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۴۵۶ ۲

www.nashreny.com

فهرست مطالب

۹	مقدمه‌ی مترجم
۲۷	خلاصه‌ی پیش‌گفتار به قلم ام. ام. گلستان
۳۷	بهیموت یا پارلمان طولانی
۳۹	گفت‌وگوی نخست
۱۱۷	گفت‌وگوی دوم
۱۸۳	گفت‌وگوی سوم
۲۴۷	گفت‌وگوی چهارم
۳۰۰	نمایه

مقدمه‌ی مترجم

پس از ترجمه‌ی *لویاتان*، دکتر هکار اصلی توماس هابز در سال ۱۳۸۰، در نظر داشتیم، بهیموت، کتابی دیگر از آثار سیاسی هابز را ترجمه کنیم. سرانجام پس از چندین سال وقفه، در سال ۱۳۹۴ فرصتی پیش آمد و این کار را انجام دادیم. انگیزه‌ی انتخاب این کتاب، نه تنها اهمیت آن به دلیل تحلیل علل و عوامل و شرح تاریخ انقلاب انگلستان، به عنوان نخستین انقلاب در عصر مدرن، بلکه و به ویژه ربط و پیوند نظری آن به کتاب *لویاتان* بود. کتاب *بهیموت* (که در سال ۱۶۵۰ نگارش یافت ولی در سال ۱۶۸۱ منتشر شد) در حقیقت استدلال عمومی و نظری کلی کتاب *لویاتان* را در خصوص سرشت و نهاد آدمی، دلایل و ضرورت تشکیل دولت و حاکمیت، وضع طبیعی پیش از پیدایش حکومت، حقوق و تکالیف حکام و اتباع، در مورد یک نمونه‌ی معین تاریخی، یعنی جنگ‌های داخلی یا انقلاب انگلستان از سال ۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰ به کار می‌برد و می‌کوشد درستی آن نظریه‌ی عمومی را در این مورد خاص تاریخی نشان دهد. *لویاتان* توصیف و تحلیل گذار از وضع طبیعی به جامعه‌ی مدنی و دولت و استقرار قدرت و حاکمیت و تبعیت و فرمانبرداری بود،

درحالی که بهیموت توصیف روند قهقراپی یعنی فروپاشی حاکمیت و دولت و گسترش نافرمانبرداری و بازگشت به وضع طبیعی و عودت ددمنشی و شرارت مردم و جنگ همه بر ضد همه است. به این معنی اگر لویاتان حرکت آدمیان و جامعه‌ی بشری را به سوی جلو توصیف می‌کند، بهیموت توصیف حرکت به سوی عقب یعنی به وضع توحش و شرارت و تهکاری آدمیان است.^۱ اگر، چنان‌که برخی می‌گویند، هابز لویاتان را با آنها از جنگ داخلی و انقلاب انگلستان نوشت، و مفاهیم کلی و نظریه‌ی عمومی خود در آن کتاب را در قالب معانی انتزاعی و مجرد، از آن تجربه تاریخی استنتاج کرد، حال در یکی از آخرین کتاب‌های خود یعنی بهیموت، یسوع^۲ و آشکارا به سراغ خود آن تجربه‌ی تاریخی می‌رود، و جزئیات خود را سیاسی و حالات مردم و طبقات اجتماعی و سپاهیان و

۱. بهیموت (Behemoth) جانور بسیار تن‌مانند است که در تورات، کتاب ایوب ذکر شده است. بهیموت در عبری اسم جمع است و برخی بر آنند که اسم جمع در عبری گاه برای بیان عظمت و بزرگی فرد مورد نظر به کار می‌رود. (معادل عربی آن بهیمه و بهیمات است). در کتاب ایوب، بهیموت که هر لای زخمی است، همراه با لویاتان که هیولای دریایی است، برای نمایش عظمت قدرت خداوند به ایوب توصیف و ذکر شده‌اند. ظاهراً بر طبق برخی تعبیر هر دو هیولا متعلق به ماقبل خلقت‌اند، که خداوند با خلقت خود آن‌ها را نابود می‌کند. گاه نیز هر دو به صورت حیوانات دست‌آموز خدا ظاهر می‌شوند که قلاعه برگردان دارند. براساس برخی اسطوره‌های یهودی، در آخرالزمان، نیردی سخت میان لویاتان و بهیموت رخ می‌دهد. در این جبردا دو جنگ و دندان و شاخ به هم حمله‌ور می‌شوند، اما خداوند هر دو را با شمشیر خود می‌کشد. در نظریه‌ی سیاسی هابز نیز چنین نزاعی مفروض است، اما هابز لویاتان را برای توصیف دولت و حاکمیت و قدرت قانونی و برحق و جامعه‌ی مدنی و منظم به کار می‌برد، درحالی که بهیموت، به عنوان ضد لویاتان، تصویر هرج و مرج، بی قانونی، و وضع طبیعی است. انسان‌های ذاتاً شرور و خودپرست وضع طبیعی دوباره در عصر انقلاب ظهور می‌کنند، وضع طبیعی بر وضع مدنی و حاکمیت سیاسی غلبه می‌کند، انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی ددمن می‌شوند و رسم اطاعت و فرمانبرداری از میان می‌رود.

فرماندهان را شرح می‌دهد و توصیف می‌کند، تا نشان دهد آدمیان در غیاب حاکمیت چه موجودات شریر، بزه‌کار و خودخواهی هستند و زندگی در وضع طبیعی، تا چه پایه ناامن، خطرناک، ناخوشایند و ددم‌نشانه است. یکی از محورهای اصلی کتاب بهیموت نقد «مردم‌سالاری» است که به نظر هابز چیزی جز سلطه و استیلای اغراض و امیال خصوصی و شرارت‌ها و رقابت‌های آدمیان نفع‌طلب و خودخواه نیست.

اگر بهیموت تنها کاربرد نظریه‌ی عمومی لویاتان در یک نمونه‌ی خاص تاریخی نیست، بلکه زمینه‌ی پیدایش حوزه‌ی فکری دیگری در اندیشه‌ی سیاسی هابز را فراهم می‌کند و به تولید «دانش سیاسی» جدیدی می‌انجامد، که می‌تواند از آن به عنوان «آموزش یا تربیت سیاسی» نام برد. آموزش سیاسی، مانند آموزش دینی و اخلاقی و آموزش علمی، و آموزش خانوادگی، مبحثی عملی است که هابز گاه از آن به عنوان «علم وظیفه‌شناسی» یاد می‌کند، که باید به مردم آموزش داد. مردم نه تنها باید تربیت مدنی و اخلاقی و خانوادگی داشته باشند، بلکه باید «تربیت حکومتی» هم پیدا کنند. محور اصلی تربیت حکومتی یا آموزش سیاسی، شناخت تکالیف و وظایف است که برای حفظ نظم و آرامش بیش از شناخت حقوق اهمیت دارد. امروزه، با توجه به سلطه‌ی گفتمان مردم‌سالاری، وقتی سخن از آموزش مدنی و سیاسی پیش می‌آید، معمولاً تنها از حقوق بشر و حقوق افراد و گروه‌های اجتماعی گفتگو می‌شود. اما از نظر هابز آنچه انسان را از شرارت و تباهی در وضع طبیعی به مدنیت رهنمون می‌شود، شناخت و پذیرش تکلیف و وظیفه است نه حق و حقوق.

آنچه ما را «آدم» می‌کند، دانش وظیفه‌شناسی است، و گر نه حیوانات هم مانند انسان می‌توانند حق و حقوقی داشته باشند، درحالی‌که تکلیف و

وظیفه نمی شناسند. آنچه آدمی را مدنی و متمدن می سازد، تکلیف است نه حق.

این دیدگاه هابز، در عصر سلطه‌ی گفتمان مردم سالاری و حقوق بشر، ممکن است «محافظه کارانه»، «ضد دموکراسی»، «سلطنت طلبانه»، «اشرافی مآب» و «بدبینانه» به نظر برسد. اما واقعیت این است که حکومت‌ها و دولت‌ها، همیشه و همواره، از هر شکل و نوعی، از جمله دولت‌های پارلمانی و حکومت‌های مردم سالار امروز، به شیوه‌های آشکار و پنهان و از طریق دستگاه‌های عقیدتی و فکری و انتظامی و نظامی و امنیتی، تکالیف و وظایف اتباع و شهروندان را در قالب قوانین گوناگون معین می‌کنند. با کاربرد ضمانت اجراهای گوناگون قانونی و جزایی و اجتماعی و عقوبتی برای آن تکالیف و وظایف را تضمین می‌نمایند. به ویژه دولت‌های دموکراتیک امروز که «دولت‌های قانونی و قانون محور» هستند، از این لحاظ، از حکومت‌های خودکامه که مجال بیش‌تری به قانون‌گریزی به مردم می‌دهند، آراشدترند.

هابز در بهیموت، اصول ترین سیاسی را نه از طریق طرح مفاهیم کلی، بلکه از راه بررسی و تحلیل تاریخ سیاسی و آوردن مثال‌های تاریخی توضیح می‌دهد. به گمان او مردم از طریق فکر تأمل و تعقل به آن اصول نمی‌رسند، بلکه آن اصول را باید به آن‌ها آموزش داد. و بررسی تاریخ و روایت تاریخی درست بهترین شیوه‌ی نشان دادن آن اصول است، زیرا تاریخ، شرح طبیعت و سرشت بشر است. «علم وظیفه‌شناسی» را باید از طریق تاریخ به مردم آموخت نه از طریق فلسفه. تاریخ دریچه‌ای است به روی طبع بشر و انگیزه‌های او. بهیموت مجموعه‌ی گفت‌وگوهایی است که در آن‌ها شخص اول یا استاد، حکایت وضع طبیعی و سرشت آدمی را از طریق گفت‌وگو برای شخص دوم یا شاگرد، شرح می‌دهد. از نظر هابز تربیت سیاسی لازمه‌ی برقراری و تداوم صلح و امنیت و ثبات است. در

حقیقت تربیت سیاسی در نظریه‌ی هابز اساس همان آموزش مدنی در جوامع مردم‌سالار امروز است. از این رو هابز اندیشمندی زنده و معاصر است و اصول شهروندی را آموزش می‌دهد.

بنابراین باید گفت که نظریه‌ی هابز در بهیموت دیدگاه محافظه‌کارانه و نظر شخصی اندیشمندی قدیمی نیست، بلکه توصیف عملکرد واقعی دولت‌ها در همه‌ی اعصار و تحلیل لوازم ثبات و آرامش سیاسی است. -
 - ملات هابز به مردم و مردم‌سالاری و توصیف آدمی به‌عنوان مرجع‌ی شریک و دفاع او از پادشاه انگلستان و نظام سلطنتی و حاکمیت مطلقه هم در یوگوتان و هم در بهیموت، سبب شده است که در برخی از تحلیل‌های سطحی، او به‌عنوان هوادار استبداد و خودکامگی و سلطنت مطلقه گفت‌وگو شود. اما به‌نظر می‌رسد که چنین برداشت‌هایی به‌کنه نظریه‌ی دولت هابز راه نمی‌زنند. اطلاق و انحصار حاکمیت در نظریه‌ی هابز به معنای استبداد و خودکامگی سیاسی نیست. از نظر او جوهر حاکمیت و دولت را باید در خصلت طاعت و انحصاری آن یافت. بدون اطلاق و انحصار، دولت تکوین نمی‌یابد و تشکیل نمی‌شود و با از میان رفتن انحصار و اطلاق وضع طبیعی دوباره متغیر می‌گردد. اطلاق و انحصار حاکمیت دولتی تنها در دولت‌های مطاعه و نظام‌های سلطنتی ظاهر نمی‌شود، بلکه حاکمیت در نظام‌های پارلمانی مردم‌سالار هم باید مطلقه و انحصاری باشد. هابز خود می‌گوید:

... قدرت عالی می‌بایست همواره مطلق باشد، خواه آن قدرت در دست شهریار و یا در اختیار پارلمان باشد (ص ۲۴۵، ترجمه‌ی فارسی).

استدلال اصلی هابز در لویاتان این بود که حاکمیت نمی‌تواند چند پاره باشد. به‌ویژه اقتدار دینی نمی‌تواند از اقتدار مدنی و سیاسی مستقل

باشد، بلکه هر دو اقتدار باید در دست حاکم باشند. در تصویر روی جلد کتاب لویاتان، قدرت دنیوی و نظامی حاکم با شمشیری که در دست راست اوست، نمایش داده می‌شود، و قدرت دینی با عصای کشیشان که در دست چپ اوست. سلطه‌ی حاکم و دولت بر نهاد مذهبی و مذهب در همه جا و همواره جزء ذات حاکمیت است. جدایی دین و سیاست به‌عنوان دو مرجع اقتدار، در نظریه‌ی سیاسی هابز جایی ندارد بلکه در حقیقت با مفهوم اصلی حاکمیت مغایرت پیدا می‌کند. استدلال اصلی او معطوف به سلطه‌ی اجتناب‌ناپذیر دولت بر دین است. قدرت دینی یا هر اعیان قدرت دیگری باید مطیع و تابع و فرمانبردار قدرت مدنی یا حاکمیت باشد. کلیسا و روحانیون نمی‌توانند مدعی قدرت و حاکمیت باشند، زیرا چون هر کشیشی کتاب مقدس را به یک شیوه تعبیر می‌کند، در نتیجه صدها تعبیر پیدا می‌شود. پس باید تنها تعبیر معتبر کتاب دینی و قانون مذهبی، همان تعبیر شخص حاکم یا دولت باشد.

ساختار کتاب بهیموت

کتاب بهیموت گفت‌وگویی میان دو شخص است: یکی در متن کتاب الف خوانده می‌شود، و ما در این ترجمه او را استاد نامیده‌ایم، زیرا نکات اصلی و حوادث انقلاب را بیان و تحلیل می‌کند؛ و دیگری در متن کتاب ب خوانده می‌شود و ما او را شاگرد نامیده‌ایم، زیرا بیشتر پرسش‌ها مطرح می‌کند.

گفت‌وگوی اول درباره‌ی علت‌های انقلاب یا جنگ داخلی در انگلستان است و تحلیل رخداد‌های سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۲ را دربر می‌گیرد. پرسش اصلی شاگرد این است که چرا شهریار پرشوکت و قدرتمندی چون چارلز اول باید با بحران و طغیان عمومی روبه‌رو گردد. استاد در پاسخ، ظهور هفت فرقه را عامل عمده‌ی نفاق و گسترش

مخالفت بر ضد پادشاه می‌داند. هریک از این فرقه‌ها، انگیزه‌ها و منافع خصوصی جداگانه‌ای دارند. از میان آن‌ها به‌ویژه سه فرقه با پادشاه شدیداً عناد می‌ورزیدند: یکی فرقه‌ی هواداران پاپ که هر حاکمی را که از کلیسای روم اطاعت نمی‌کرد، محکوم می‌کردند و البته چارلز هوادار کلیسای انگلیکن و مخالف سلطه‌ی پاپ بود؛ دوم اعضای فرقه‌ی پروتستان مشایخی که هم ضد هواداران پاپ بودند، و از این رو چون هم ر چارلز کاتولیک بود، با او عناد می‌ورزیدند، و هم با نظام کلیسای انگلیکن که تحت سلطه‌ی پادشاه قرار داشت، مخالفت می‌کردند. فرقه‌ی مستقل و دیرینه‌ی پارتی پروتستان مذهب هواخواه میزانی از آزادی و حق انتخاب در امور مذهب بودند، اما به‌هر حال پیروی از مذهب کاتولیک را بر نمی‌تافتند. در بهیمنت غیر از مواضع مذهبی گروه‌های مخالف، مواضع سیاسی پارلمان و پادشاه نیز در تقابل با یکدیگر بررسی می‌شوند. پادشاه که خود پارلمان را منصوب می‌کرد، آن را محدودیتی بر قدرت قانونی مطلقه‌ی خود نمی‌دید، اما برخلاف آن، پارلمان دیدگاه دیگری داشتند و برای پادشاه نیز تکالیف و وظائفی قائل بودند. در این نزاع پارلمان از قدرت خود در تخصیص منابع مالی برای پادشاه، بر ضد وی استفاده می‌کرد. در مقابل پادشاه بر قدرت قانونی خود را برانحلال پارلمان تأکید می‌گذاشت. از سوی دیگر مدارس و دانشگاه‌ها نیز با تعلیم و ترویج عقاید فلاسفه‌ی قدیم، در نشر اندیشه‌ی حکمرانی جمع‌بری و مردم‌سالاری نقش داشتند، و از نافرمانبرداری نسبت به شهریار حمایت می‌کردند. مجموعه‌ای از این‌گونه عقاید زمینه‌ی فکری انقلاب در انگلستان را فراهم آورد.

گفت‌وگوی دوم در بهیمنت شرح و تفصیل جنگ‌های داخلی است. در این بخش هابز بر نقش خطابه و بیان در بسیج هواداران فتنه و آشوب تأکید می‌گذارد. بخش شایعه‌ای در خصوص قصد پادشاه برای احیای مذهب

کاتولیک در کشور، در این زمینه مؤثر افتاد، هرچند وی در پی مجازات شایعه‌پردازان برآمد. در این بخش هابز تاریخ مجلس عوام و نقش آن را در حکومت در انگلستان شرح می‌دهد و بر نقش صرفاً مشورتی آن تأکید می‌گذارد. با افزایش اختلاف میان پادشاه و پارلمان، تقاضاهای مجلس برای محدود کردن قدرت پادشاه به نتیجه نمی‌رسد و لاجرم جنگ آغاز می‌شود.

در گفت‌وگوی سوم، هابز از ظهور الیور کرامول به عنوان سردار برجسته‌ی سپاه پارلمان و از محاکمه و محکومیت پادشاه به اعدام به تفصیل سخن می‌گوید. علت اصلی شکست چارلز طبق تحلیل هابز فقدان تبع‌کامی برای مقابله با پارلمان بود. عامل دیگر تغییر مواضع سیاسی سردار دپتی‌مگ بود. به‌ویژه حق قدیمی پادشاه برای گردآوری سپاه از بین زمین‌داران را نادیده گرفته شد. با ظهور کرامول در سال ۱۶۴۴ و پیروزی او در نبرد مارستون مور^۱ برتری سپاه پارلمان آشکار شد. هابز به تفصیل از نقش‌تغییرکننده‌ی سپاه سبک جدید در شکست و تسلیم پادشاه سخن می‌گوید. وی پس از آن جریان مبارزه‌ی قدرت میان کرامول در رأس آن سپاه و پارلمان را طی سال‌های ۱۶۴۷ و ۱۶۴۸ شرح می‌دهد. کرامول به سرعت مبانی قدرت خود را محکم می‌کند و سرانجام بر پارلمان استیلا می‌یابد. با حذف مخالفان، پارلمان «ولانی»، آنچه «پارلمان ناقص» خوانده می‌شود، باقی می‌ماند. همین پارلمان است که پادشاه را به اعدام محکوم می‌کند.

در گفت‌وگوی چهارم، حکومت الیور کرامول به عنوان سرپرست کشور و پس از او حکومت پسرش، ریچارد، و کشمکش‌ها و بحران‌های درونی حکومت در دوره‌ی پایانی انقلاب و برقراری مجدد حکومت

سلطنتی بررسی می‌شود. پارلمان ناقص خود به حکومت گروهی کوچک و بسته تبدیل می‌گردد و برای اجرای اوامر خود، شورای دولتی چهل نفره‌ای تشکیل می‌دهد. در این بخش لشکرکشی کرامول به ایرلند و فتح آن کشور نیز بررسی می‌شود. همچنین از بتوافق چارلز دوم و پارلمان اسکاتلند و انتخاب او به‌عنوان پادشاه جدید و لشکرکشی کرامول به اسکاتلند برای جنگ با وی گزارش مبسوطی داده می‌شود. انحلال پارلمان ناقص در آوریل ۱۶۵۳ توسط کرامول و تشکیل پارلمانی جدید مرکب از ۱۴۲ تن از جان‌نثاران وی در سپاه و پارلمان قدیم، و انتخاب او به‌عنوان سرپرست انگلستان از سوی پارلمان جدید به تفصیل بررسی می‌شود. سرانجام هان، شرح تفرقه‌ی درونی پارلمان پس از مرگ کرامول و ظهور سردار مانک، دوران درونیرومند کشور و تصمیم او به تجدید و احیای سلطنت و اجبار پارلمان به پذیرش چارلز دوم به‌عنوان پادشاه جدید، داستان انقلاب انگلستان را پایا می‌آورد.

آنچه گفته شد، خلاصه‌ای از مطالب تاریخی کتاب بهیموت است. البته بهیموت صرفاً بیان تاریخ نیست بلکه توضیح فراوانی بسیج سیاسی و نقش و تأثیر عوامل اصلی انقلاب یعنی عقاید و فرهنگ‌ها و رداخت‌های جدید در بسیج عمومی، در کانون تحلیل‌های آن قرار دارد.

اینک به‌منظور توضیح زمینه‌ها و فرایند انقلاب انگلستان در مرحل مفصل‌تری درباره‌ی تاریخ آن می‌آوریم. انقلاب انگلستان مجموعه‌ای از جنگ‌های داخلی میان نیروهای چارلز اول پادشاه انگلیس و نیروی پارلمان بود که در آن، با شکست و اعدام پادشاه، «حکومت سرپرستی» تحت ریاست الیور کرامول در طی سال‌های ۱۶۵۳ تا ۱۶۵۹ تشکیل شد. همراه با سقوط نظام سلطنتی، سلطه‌ی کلیسای رسمی انگلستان نیز پایان یافت. چارلز اول در سال ۱۶۲۵ به پادشاهی ممالک انگلستان و اسکاتلند رسیده بود. طرح چارلز برای ایجاد کشوری یگانه مرکب از انگلستان،

اسکاتلند و ایرلند، و نیز اعتقاد وی به حق الهی سلطنت حساسیت‌هایی در پارلمان ایجاد کرد. پارلمان در آن دوران هیئت مشورتی موقتی محسوب می‌شد که پادشاه در صورت لزوم تشکیل می‌داد، و پس از آن به دلخواه خود آن را منحل می‌کرد. با این حال پارلمان در سنت سیاسی انگلستان در طی چند سده، حقوق و اختیاراتی به دست آورده بود که پادشاهان نمی‌توانستند به آسانی نادیده بگیرند. به ویژه نقش پارلمان در وضع و گردآوری مالیات‌ها برای دربار سلطنتی حیاتی شده بود. مجلس عوام به ویژه نماینده‌ی طبقه‌ی خرده‌اشراف بود که محصل مالیات بودند. از این رو پادشاه برای تأمین منابع مالی خود به آن طبقه وابسته شده بود. به همین دلیل که پادشاهان اجازه می‌دادند که تنها آن طبقه نمایندگان خود را به مجلس عوام بفرستند. از ترکیب مجلس عوام و مجلس اعیان، پارلمان تشکیل می‌شد. با این حال پارلمان نمی‌توانست اراده‌ی خود را بر پادشاه تحمیل کند.

پس از آن که چارلز به سلطنت رسید، چند عامل به تیره شدن روابط او با پارلمان انجامید. ازدواج او با یک شایسته کاتولیک مذهب فرانسوی در سال ۱۶۲۵، واکنش‌های منفی ایجاد کرد. احترام سپاه از جانب پادشاه برای یاری رساندن به پروتستان‌های فرانسه که تحت محاصره‌ی سپاهیان پادشاه فرانسه بودند، گرچه برای عامه‌ی مردم و پارلمان خوشایند بود، اما بر روابط پادشاه و پارلمان اثر منفی گذاشت، زیرا واگذاری فرماندهی سپاهیان اعزامی انگلستان به دوک اتریش با اعتراض پارلمان روبه‌رو شد. شکست نیروهای انگلیسی به فرماندهی دوک، کار را به استیضاح وی در پارلمان کشاند و در واکنش، پادشاه، پارلمان را منحل ساخت. چارلز چون نمی‌توانست بدون پارلمان به گردآوری مالیات‌ها و تأمین درآمد دربار پردازد، لاجرم در سال ۱۶۲۸ پارلمان تازه‌ای فراخواند. همین پارلمان که در پادشاه‌گرایش و تمایلی به

خودسری و پرهیز از نظارت پارلمانی می‌دید، درخواست‌نامه‌ای به وی فرستاد، که حاوی تقاضاهایی برای ایجاد محدودیت بر اختیارات پادشاه، به‌ویژه در وضع مالیات بدون رضایت پارلمان بود.

چون پارلمان پیشین از تأمین منابع مالی برای پادشاه جهت تأمین هزینه‌های جنگ خودداری کرده بود، چارلز بدون تأیید پارلمان به وضع عوارض و اخذ وام‌های اجباری روی آورده بود. نیاز پادشاه به منابع مالی، وی را به پذیرش درخواست‌نامه مجبور ساخت، اما پارلمان از اعطای حق اخذ عوارض گمرکی به پادشاه خودداری کرد، و به‌علاوه با تصویب قوانینی، سیاست‌های مالی و مذهبی چارلز را محکوم نمود. در نتیجه، چند روز پس از آن پادشاه دوباره پارلمان را منحل ساخت. چارلز از سال ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۰، بدون پارلمان سلطنت کرد. این دوره در تاریخ انگلستان به دوره‌ی «استبداد یازده ساله» مشهور شده است. در آن سال‌ها نیاز پادشاه به درآمد و منابع مالی عامل تنش‌کننده‌ی سیاست‌های وی بود. کمبود منابع مالی بالاخره وی را به عقد قراردادهای صلح با فرانسه و اسپانیا مجبور ساخت. یکی از راه‌های تأمین درآمد در آن سال‌ها وضع و تحمیل جریمه‌های گوناگون، اخذ مالیات نیروی دریایی و سختگیری بی‌سابقه در گرفتن مالیات‌ها بود. در همان سال‌ها، تحمیل مراسم عبادی و تشریفاتی کلیسای انگلستان، به‌شیوه‌ای که با مراسم عبادت در مذهب کاتولیک شباهت بیش‌تر پیدا می‌کرد، به نارضایتی دیگر فرقه‌های دینی انجامید. کوشش چارلز در تحمیل همان مراسم عبادی بر مردم اسکاتلند، در کتاب «دعای عمومی» در سال ۱۶۳۷، موجب مقاومت کلیسا و شورش در ادینبارو شد. در سال ۱۶۳۸ مخالفان اسکاتلندی چارلز، سندی موسوم به «میثاق ملی» در اعتراض به سیاست‌های مذهبی پادشاه منتشر کردند. در واکنش، چارلز در رأس سپاهی در بهار ۱۶۳۹ به منظور سرکوب شورش به اسکاتلند لشکر کشید، اما چون کاری از پیش نبرد، پیشنهاد

آتش بس و صلح از جانب اسکاتلندیان را پذیرفت. ولی صلح دیری نپایید و بار دیگر در سال ۱۶۴۰ جنگ درگرفت، و این بار نیروهای اسکاتلندی، سپاه چارلز را شکست دادند و وی را به پرداخت غرامت جنگ مجبور ساختند.

پیش از شروع جنگ دوم با اسکاتلندیان، پادشاه برای سرکوب آموزش در اسکاتلند به منابع مالی نیاز داشت و به همین منظور در سال ۱۶۴۰ دوباره پارلمان را تشکیل داد. پارلمان جدید مخالف لشکرکشی به اسکاتلند، خواهان رعایت حقوق خود از جانب پادشاه بود. در پاسخ، چارلز پس از سه هفته دوباره پارلمان را منحل ساخت. این پارلمان در تاریخ انقلاب «پارلمان کوتاه» موسوم شده است. باین حال در نوامبر همان سال چارلز به منظور تأمین هزینه‌های نظامی و پرداخت غرامت به اسکاتلند دوباره مجبور به تشکیل پارلمانی شد، که بعدها به عنوان «پارلمان طولانی» نامبردار گردید. پارلمان جدید نیز به مخالفت با پادشاه ادامه داد و قوانینی برای تحدید قدرت چارلز و تضمین اختیارات خود تصویب کرد. به ویژه قانونی تصویب شد مبنی بر این که پارلمان دست کم هر سه سال، بدون نیاز به دعوت پادشاه، تشکیل شود. وضع مالیات از جانب پادشاه بدون رضایت پارلمان نیز ممنوع شد. بر طبق قانون دیگری، پادشاه دیگر حق نداشت، بدون رضایت پارلمان آن را منحل کند. باین حال پارلمان طولانی به منظور پرهیز از نزاع در ۱۶۴۱ لایحه‌ای تصویب کرد، که براساس آن همه‌ی افراد بالاتر از ۲۰ جده سال می‌بایست، اعلامیه‌ای را به عنوان سوگند وفاداری به پادشاه امضا کنند. یکی از اقدامات اولیه‌ی پارلمان جدید ایراد اتهام خیانت به ارل استرافورد، مشاور نزدیک پادشاه بود که متهم به کوشش برای ترغیب چارلز به استفاده از سپاه ایرلند بر ضد مخالفان خود در انگلستان شد. پادشاه به رغم میل باطنی خود، از ترس مخالفانش در پارلمان، حکم اعدام

لرد استرافورد را امضا کرد. یکی دیگر از مصوبات پارلمان طولانی که چارلز مجبور به پذیرش آن شد، قانون مربوط به تشکیل پارلمان دست‌کم در هر سه سال بود. همچنین پارلمان طولانی مالیات نیروی دریایی و انحصارات و جریمه‌هایی را که چارلز به منظور تأمین منابع مالی برقرار کرده بود، ملغا و یا موقوف به اجازه‌ی مجلس نمود. گسترش قدرت پروتستان‌ها و پیوریتن‌ها در پارلمان و سوءظن آن‌ها به پادشاه درخصوص تشویش و تأیید‌گرایش اسقفی در کلیسا، به رودررویی پادشاه و پارلمان رنگ مذهبی می‌بخشید. از سوی دیگر کاتولیک‌ها در ایرلند از ترس گسترش قدرت پروتستان‌ها سر به شورش برداشتند. پارلمان، پادشاه و ایرلندی‌ها را در دست بک‌دیگر و دشمن خود تلقی می‌کرد، و این نیز خصومت میان آن دو پادشاه می‌نمود. در ژانویه‌ی ۱۶۴۲ چارلز بر آن شد تا با حمله به پارلمان پنجاه تن از اعضای آن را که متهم به خیانت شده بودند دستگیر کند، اما در بن‌الزام ناکام ماند.

پادشاه پس از آن، با بالاگرفتن تلفات پارلمان و افزایش ناراضایی‌ها، لندن را ترک کرد و در اوت ۱۶۴۲، دعوت از اتباع وفادار خود بر ضد دشمنانش در پارلمان، پرچم سلطنتی را بر دروازه‌ی شهر ناتینگهام برافراشت و با این کار به پارلمان اعلان جنگ کرد. برخی مکاتبات و مذاکرات میان طرفین به نتیجه‌ای نرسید، و به تدریج سپهرهای بزرگ و کوچک انگلستان به جانبداری از یکی از طرفین برخاستند. بیش‌تر شهرها از پارلمان حمایت می‌کردند، درحالی‌که بیش‌تر مناطق روسایر پشتیبان پادشاه بودند. در آغاز هواداران پارلمان تقصیر تبهکاری‌های چارلز را برعهده‌ی مشاوران بدانندیش او می‌گذاشتند. بسیاری از اعضای پارلمان همچنان به پادشاه وفادار ماندند، و در یک مرحله بیش‌تر آن‌ها به پارلمانی که چارلز در آکسفورد برقرار کرده بود پیوستند. مخالفان پارلمانی پادشاه نیز خواستار عزل او نبودند، بلکه تنها از رویه و سیاست‌های او شکایت

داشتند. چارلز نیز درحالی که با سپاهیان خود به سمت جنوب غربی کشور، یعنی ولایات حامی خود حرکت می کرد، در اعلامیه‌ی معروف ولینگتن، هدف خود را دفاع از مذهب پروتستان، قوانین انگلستان و پارلمان اعلام داشت. از سوی دیگر قوای پارلمان نیز شهرهای حامی خود را تحت اختیار فرمانداران طرفدار خود قرار می دادند و نیروی شبه نظامی ویژه‌ی خود را گرد می آوردند که بالغ بر ده هزار تن بود و تحت فرماندهی ارل اسکس قرار داشت. ظاهراً هدف نیروی شبه نظامی پارلمان، نجات پادشاه از دست مشاوران بداندیش وی بود. بدین سان در اوقاتی که تنها مشروعیت نظام پادشاهی، بلکه حتی حقانیت خود پادشاه نیز هنوز زیر سؤال نرفته بود، نیروهای شبه نظامی پارلمان در اواسط سال ۱۶۴۲ بالغ بر ۵۰ هزار تن شده بودند. نخستین نبرد در اکتبر آن سال رخ داد که در آن هیچ یک از طرفین پیروز نشدند. در نبردی که در پی آن رخ داد، چارلز مجبور به عقب نشینی به آکسفورد شد و آن شهر را تا پایان جنگ به عنوان پایگاه اصلی سرکشی داشت. در آغاز، جنگ به نفع سلطنت طلبان پیش می رفت، اما از پاییز سال ۱۶۴۳ نیروهای پارلمان پی در پی پیروز می شدند. چارلز به منظور به فریت سپاه خود در پی عقد پیمان صلحی با کاتولیک‌های ایرلند برآمد تا نیروهای پروتستان مذهب خود در آن جا را آزاد کند و در جنگ با قوای پارلمان به کار گیرد. از سوی دیگر پارلمان با دادن امتیازات مذهبی به اسکاتلندیان از آن‌ها تقاضای کمک کرد و با یاری سپاه نیرومند اسکاتلند، در نبرد ادهام در مارستون مور در ژوئیه‌ی ۱۶۴۴ پیروز شد. فرماندهی الیور کرامول در این پیروزی، تعیین کننده بود. در سال ۱۶۴۵، پارلمان «سپاه سبک جدید» مرکب از ۱۴,۰۰۰ سرباز را تحت فرماندهی توماس فرفاکس سازمان داد و با کاربرد آن در نبرد معروف «نیزبی»، سپاهیان پادشاه را در هم شکست. در پی این شکست چارلز به فکر بسیج نیروهای تازه در مناطق مرکزی

انگلستان برآمد، اما قوایش به سرعت تحلیل رفت، و در ماه مه ۱۶۴۶ به یکی از لشکرهای سپاه اسکاتلند در ولایت ناتینگهام پناهنده شد. اما اسکاتلندی‌ها نهایتاً او را در مقابل ۴۰۰ هزار پوند به نیروهای پارلمان تسلیم کردند.

با زندانی شدن پادشاه، دور تازه‌ای از جنگ‌های داخلی کشور را فرا گرفت. شورش‌هایی در سراسر انگلستان در دفاع از پادشاه رخ داد، اما قوای پارلمان آن‌ها را سرکوب کردند. چارلز پنهانی با اسکاتلندیان به توافق رسید که براساس آن قوای اسکاتلند متعهد شدند به انگلستان حمله کنند، سلطنت را اعاده نمایند، و در مقابل، چارلز متعهد به حمایت از کلیسای اسکاتلند شد. هجوم قوای اسکاتلند در تابستان ۱۶۴۸ به نبردهای چندی میان طرفین انجامید. نبرد بزرگی بین نیروهای پارلمان تحت فرماندهی الیور کراول و سرانجام اسکاتلندی در اوت ۱۶۴۸ در پرستون واقع در لنکشر دررفت که در آن قوای پارلمان به پیروزی رسیدند. از سوی دیگر بسیاری از سردگان شورشیان سلطنت طلب توسط قوای پارلمان اعدام شدند.

پیمان پنهانی پادشاه با اسکاتلند و تحریک سلطنت‌طلبان به قیام بر ضد پارلمان از جانب او، در بین مخالفان او در پارلمان و در سپاه انقلاب شکاف افکند. مدارای برخی از اعضای پارلمان نسبت به چارلز، منجر به هجوم سپاه به مجلس و دستگیری و اخراج ۱۹۱ تن از اعضای آن در دسامبر ۱۶۴۸ شد. تنها ۷۵ تن از اعضا در مجلس ماندند و به همین دلیل آن پارلمان، در تاریخ انقلاب انگلستان به «پارلمان ناقص یا ته‌مانده» نامبردار شده است. همین پارلمان، دیوان عالی عدالتی برای محاکمه‌ی چارلز به اتهام خیانت به کشور تشکیل داد، که وی را به عنوان «ظالم، خائن، قاتل و دشمن کشور» به اعدام محکوم کرد. در روز سی‌ام ژانویه‌ی سال ۱۶۴۹ چارلز را در جلوی کاخ وایت‌هال گردن زدند.